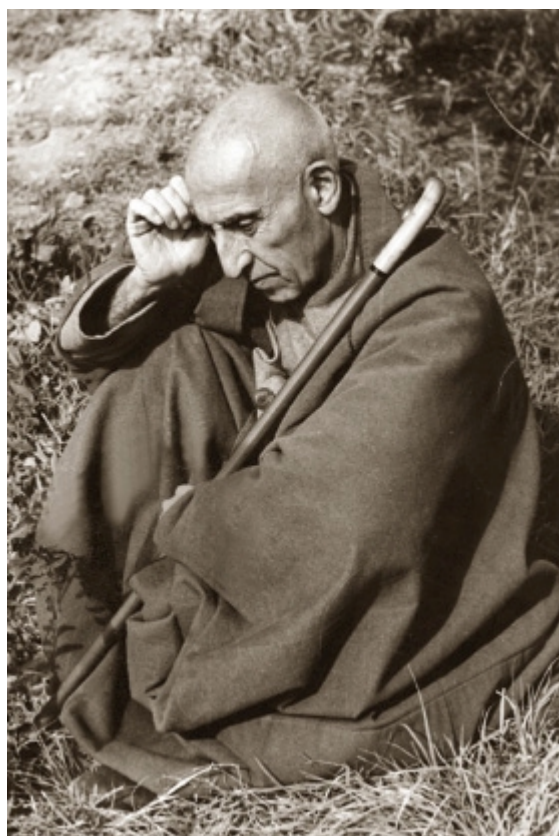


اندوهگزارى براى مصدق



نعمت آرم



ناقوس شرق را بنوازيد!
- بر رخم اين حصار سكوت آجين-
اعلام سوگوارى سردار پير را
از عرش ساي قلّه‌ى پامير
برج بلند قامت باروى آسيا
آواز در دهيد كه: سردار پير شرق
آورنده‌ى صحيفه‌ى آزادى،
دارنده‌ى رسالت خودجوشى،
روبنده‌ى بساط چپاولگران غرب،
دزدان بازگشته‌ى دريايى-
سردار پير بسته به زنجير
جان سپرد

ناقوس شرق را بنوازيد!
ارابه ران مرگ نمى‌داند
اينك کدام شرف را
تازان به سوي معبد تاريخ مى‌برد

ناقوس شرق را بنوازید!

ارابه ران مرگ!

ارابه ران درنگ کن

ارابه ران!

سردار شرق را

این سان در این سکوت کجا می‌بری!؟

لختی درنگ کن

ارابه ران!

منگر به این خموش مسخر

آنک

از دورتر سواحل «اروند»

تا بیکران آن سوی «آمویه»

این آسیاست اینک!

در جامه‌ی سیاه

اینک فضای شرق

پر از صیحه و خروش

ارابه ران

درنگ کن!

ارابه ران مرگ!

بگذار ابر تیره‌ی اسفند

این قامت بلند به زنجیر بسته را

با بغض گرم خویش بشوید

بگذار برف،

برف پرافشان

این حجم استواری و پاکی را

با حله‌ی سپید، کفن دوزد

ناقوس شرق را بنوازید!

در مرگ هم

سردار پیر، زندگی از سر گرفته است

مرگش - چنانکه زندگی‌اش - بارور

بیم حضور خاطره اش حتّا

چندان که مویه کردن

بر او مجاز نیست

سردار پیر اکنون

زنجیر را به خاک بدل کرده ست

سردار پیر، امّا

اندیشناک مانده به فرجام کارزار

تا کی بلوغ همت یاران

ز آوردگاه، مژده‌ی پیروزیش دهد.

او را به هر نسیم، پیامی ست

با چشم هر ستاره، نگاه‌ی ست

با بانگ هر درخش، غریوی ست

ناقوس شرق را بنوازید!

در سوگت ای پدر!

این درد را به که گویم؟

دانسته نیست، با که توان گفت:

تسلّیت!

سردار پیر! تسلّیتم باد

با این غمان تازه به تازه

سردار پیر، تعزّیتم باد

.....

مشهد - ۱۳۴۵

برگرفته از مجموعه شعر سحوری - ۱۳۴۹